

شعور همگانی موجودات در قرآن

عاطفه بهرامی^۱

چکیده

علم و شعور و حیات عمومی همه موجودات اعم از ملائکه و جن و انسان و حیوان و سایر موجودات، همچنان مورد اختلاف علماء مسلمان و غیر مسلمان، به ویژه مفسران بوده است. لذا آنان که قائل بر این نظر نمی باشند آیات قرآن را به گونه ای دیگر تفسیر کرده اند. با نگاه اجمالی به آیات قرآن می توان به این نتیجه رسید که هر جا این ماده "شَعَرَ يَشْعُرُ" مورد استعمال قرار گرفته است مربوط به انسان ها و صاحبان عقول بوده است. اما برای بررسی شعور در موجودات، نمی توان تنها به همین آیات بسنده کرد، لذا ما ابتدا به بررسی معنای این واژه پرداخته ایم و سپس آیات مرتبط با این موضوع را مورد بررسی قرار داده ایم. و توجیهات و نظرات مفسرینی که با چنین پیش فرضی (ذی شعور نبودن عمومی موجودات) آیات را تفسیر کرده اند را مورد نقد و بررسی قرار داده ایم.

کلید واژگان: تسبیح موجودات - شعور موجودات - شهادت موجودات - علم موجودات - مفهوم شعور

مقدمه

مسأله شعور موجودات مسأله ای است که همواره در علوم مختلف انسانی مورد توجه و بررسی بوده است و هر علمی از منظر خود به آن می پرداخته است. به عنوان مثال علم فلسفه با رویکرد فلسفی و وجودی و علم معرفت شناسی با رویکرد معرفتی با این مسئله مواجه شده و علم کلام با رویکرد کلامی و نقلی این مسئله را مورد بررسی قرار داده است و همچنین سایر علوم. اما وقتی این مسئله از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد شد که دانسته می شود که این امر، نه تنها از جهت معرفتی و کنجکاوی و پی بردن به حقیقت موجودات، مورد توجه است، بلکه نتیجه آن در علوم دیگر مانند علم اخلاق و روان شناسی و حتی علوم تجربی و سبک زندگی و راهبرد و ترسیم نقشه راه برای مواجهه با موجودات و خلقت و رفتار با آن ها تأثیر به سزایی دارد. به خصوص در علم اخلاق و سبک زندگی، این امر از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است چرا که نحوه رفتار با موجودی ذی شعور و حیات، کاملاً

^۱ سطح دو، مدرسه علمیه حضرت آمنه سلام الله علیها

متفاوت است با موجودی فاقد آن. رفتار انسان بسیار متفاوت خواهد بود وقتی که می داند همه موجودات شاهد و ناظر بر اعمال و رفتار او هستند.

اما به نظر می رسد بشر با این علم ناقص و محدودیت های فراوانی که مقتضای خلقت اوست و گریزی از آن ندارد، هر چه قدر هم پیش بروند هرگز نمی تواند به حقیقت خلقت و موجودات دسترسی پیدا کند. هر چند از روی آثار این موجودات می تواند به گوشه ای از آن حقایق آگاهی پیدا کرد، ولی این آگاهی نه تنها برای خود او کافی و وافی نیست بلکه هرگز نمی تواند عطش حقیقت طلب انسانی را سیراب کند.

از آن جایی که خدا تعالی، عالم مطلق به همه امور است، چرا که خود اوست که همه چیز را خلق کرده و همه امور به آن کمال نهایی و مطلق ختم می شود، تنها اوست که از ذات همه چیز آگاهی کامل دارد، لذا تنها اوست که می تواند معرف حقیقت موجودات باشد و از جوانب ذاتی آن ها خبر دهد. و از آن جایی که قرآن تنها کتاب و رساله بی واسطه خداست و الفاظ آن نیز عینا از خدا صادر شده است و از طریقی معصوم به ما رسیده است و اعجاز این کلام موجب شده که تنها کتاب آسمانی باشد که از تحریف و دست غیر خدا حفظ شده است، لذا بهترین مرجع برای آگاهی یافتن به حقایق امور است. با این توجه به نظر می رسد برای آگاهی از این جنبه یعنی بررسی ذی شعور بودن موجودات بهترین منبع برای مراجعه و آگاهی، همین کلام الهی و آیات قرآن باشد.

معنای شعور

"شعور" یا جمع مصدر "الشّعْر" به کسر شین به معنای "العِلْمُ بدقائقِ الأمور"^۲ و یا "ادراک دقیق"^۳، و یا خودش مصدر از ماده "شَعَرَ يَشْعُرُ" به معنای "عَلِمَ" و "فَهِمَ"^۴ و "دَرَى" و "فَطِنَ"^۵ و "عَقَلَ"^۸ است لذا «يُشْعِرُكُمْ» در آیه «وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۹ به معنای "یُدْرِیکُمْ"^{۱۰} و "لیت شعری ما فعل فلان" به معنای "لیت علمی حاضر أو محیط بما صنع"^{۱۱} یا "لیت عَلِمْتُ"^{۱۲} می باشد.

شعور در قرآن

«وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَاَبْصَارُهُمْ وَاَلْوُدُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَ قَالُوا لَوْلَا دِينُنَا لَمَّا شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^{۱۳}

^۱ المصباح المنير؛ ج ۲؛ ص ۳۱۴. المحيط في اللغة؛ ج ۱؛ ص ۲۸۱.

^۲ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۷؛ ص ۲۷.

^۳ الميزان في تفسير القرآن؛ ج ۲؛ ص ۲۴۸.

^۴ لسان العرب؛ ج ۴؛ ص ۴۰۹. المصباح المنير؛ ج ۲؛ ص ۳۱۵. معجم مقاييس اللغة؛ ج ۳؛ ص ۱۹۳. تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۷؛ ص ۲۶.

^۵ العين؛ ج ۱؛ ص ۲۵۱.

^۶ مجمع البحرين؛ ج ۳؛ ص ۳۴۷.

^۷ المصباح المنير؛ ج ۲؛ ص ۳۱۵. تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۷؛ ص ۲۶. القاموس المحيط؛ ج ۲؛ ص ۱۲۶. المحيط في اللغة؛ ج ۱؛ ص ۲۸۲.

^۸ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۷؛ ص ۲۶. القاموس المحيط؛ ج ۲؛ ص ۱۲۶. المحيط في اللغة؛ ج ۱؛ ص ۲۸۲.

^۹ الانعام؛ ۱۰۹.

^{۱۰} مجمع البحرين؛ ج ۳؛ ص ۳۴۷. تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۷؛ ص ۲۶. لسان العرب؛ ج ۴؛ ص ۴۰۹.

^{۱۱} همان.

^{۱۲} لسان العرب؛ ج ۴؛ ص ۴۰۹. تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۷؛ ص ۲۶. المصباح المنير؛ ج ۲؛ ص ۳۱۴.

^{۱۳} فصلت؛ ۲۱-۱۹.

کاربرد لفظ از ماده "شهد"

"حَشَرَ يَحْشُرُ" به معنای جمع کردن جماعتی از مقرّشان و کشاندن آن‌ها به سمت چیزی است.^۱ لذا این ماده تنها در جماعت به کار می‌رود.^۲ و «يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ» یعنی "روزی که دشمنان خدا به سوی آتش جمع و کشانده می‌شوند." مراد از حشر دشمنان خدا به سوی آتش، کشاندن آن‌ها به محشر برای سوال و جواب و رسیدگی به اعمال و رفتارشان است، چرا که در محشر است که شهادت اعضاء و جوارح معنا پیدا می‌کند، نه در آتش. و این که آتش را غایت این حشر قرار داده است از این جهت است که عاقبت و سرانجام حساب و کتاب آن‌ها آتش است.^۳ مراد از «أعداء الله» مشرکان هستند که رسول خدا صل الله علیه و آله را تکذیب کردند، نه همه کافران^۴، به دلیل آن که در ادامه می‌فرماید: «وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ»^۵ در حالی که می‌دانیم همه کفار زمان پیامبر اسلام صل الله علیه و آله دچار عاقبت هلاکت و آتش نشدند.^۶ و علت تعبیر «أعداء الله»، برای ذم و ایذان آن‌ها می‌باشد.^۷ «فهم يوزعون» یعنی آن‌ها با وجود تعدد افرادشان و تفاوتشان، مهمل و از یکدیگر دور نبودند. یعنی از اولشان تا آخرشان منسجم و فشرده و در یک مکان محبوس بودند.^۸

ضمیر "ها" در «إِذَا مَا جَاؤَهَا» به «النار» بر می‌گردد یعنی "هنگامی که به آتش می‌رسند"^۹ رسیدن به آتش در این جا نیز به معنای رسیدن به محشر برای سوال و جواب و رسیدگی به اعمال و رفتارشان -با همان توجیه مذکور- است. در این هنگام "گوش و چشم‌ها و پوست‌هایشان بر علیه آنان بر آن چه انجام می‌دادند شهادت می‌دهند."^{۱۰} اما شهادت دادن به معنای قولی است که از روی علم باشد که قبلاً مشاهده کرده است.^{۱۱} لذا شاهد،

^۱ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۲۳۷. مجمع البحرين؛ ج ۳؛ ص ۲۶۸. المصباح المنیر؛ ج ۲، ص ۱۳۶. الفروق فی اللغة؛ ص ۱۳۶. معجم مقاییس اللغة؛ ج ۲؛ ص ۶۶.

^۲ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۲۳۷.

^۳ تفسیر روح البیان؛ ج ۸؛ ص ۲۴۷. تفسیر التحریر و التنویر؛ ج ۲۵؛ ص ۳۷.

^۴ الجامع لأحكام القرآن؛ ج ۱۵؛ ص ۳۵۰.

^۵ فصلت؛ ۲۵.

^۶ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۷۸.

^۷ تفسیر روح البیان؛ ج ۸؛ ص ۲۴۷.

^۸ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۸۶۸. مجمع البحرين؛ ج ۴؛ ص ۴۰۲. لسان العرب؛ ج ۸؛ ص ۳۹۰. العین؛ ج ۲؛ ص ۲۰۷. المصباح المنیر؛ ج ۲؛ ص ۶۵۷.

^۹ ترجمه آدینه وند. ترجمه انصاریان.

^{۱۰} ترجمه شعرانی.

^{۱۱} مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۴۶۵.

کسی است که آن چه را از قبل به آن علم داشته بیان می کند و به آن شهادت می دهد.^۱ لذا در شهادت دادن، همه اصول حضور و علم و اعلام، جمع است. لذا شهادت دادن یعنی به چیزی حضوراً علم پیدا کرده و از روی علم آن را اعلام بدارد.^۲

در نتیجه شهادت دادن نیاز به علم سابق دارد یعنی کسی می تواند نسبت به چیزی شهادت دهد که نسبت به آن چیز حضوراً علم داشته باشد. لذا این آیه می رساند که اعضاء بدن انسان که در قیامت شهادت می دهند یعنی در دنیا و در همان هنگام انجام اعمال انسان، نسبت به آن عالم بودند. و این حکایت از نوعی شعور و علم اعضاء و جوارح انسان می کند.

اما اگر با توجه به این فراز از آیه «وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»، شهادت گوش و چشم ها و پوست های انسان، بدین گونه معنا شود که خدا تنها در روز قیامت چنین شعور و نطقی به آن ها عطا فرموده است^۳ و با این بیان شعور آن ها را در دنیا انکار شود، می توان در جواب گفت:

اولاً اگر بنا بر نظر بعضی، این اعضاء اصلاً قابلیت درک و شعور را ندارند چرا که این رتبه از موجودات ذاتاً فاقد درک و شعور هستند، در این صورت إعطاء درک و شعور و نطق به آن ها غیر ممکن و خروج از ذات خواهد بود.^۴

ثانیاً اگر قائل به چنین استحالته ای نباشند^۵، اما در این صورت کاربرد لفظ شهادت برای آن، صحیح به نظر نمی رسد، زیرا همان طور که ذکر شد شهادت نیاز به علم و ادراک سابق، به هنگام عمل دارد.^۶

اما بعضی دیگر برای انکار شعور همه موجودات و اعضاء و جوارح انسان، در تفسیر این فراز از آیه شریفه گفته اند که خدا صدا و حروفی را نزد این اعضاء، خلق می کند که مدلول آن صدا شهادت است^۷، که در پاسخ می توان گفت:

در این صورت، متکلم و شاهد، خداوند متعال خواهد بود نه اعضاء و جوارح انسان، در حالی که ظاهر قرآن بر این دلالت دارد که چنین شهادتی از همین اعضاء صادر می شود «شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ» و گناه

^۱ لسان العرب؛ ج ۳؛ ص ۲۳۹. تاج العروس؛ ج ۵؛ ص ۴۶ و ۴۹.

^۲ معجم مقاییس اللغة؛ ج ۳؛ ص ۲۲۱.

^۳ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ ج ۲۷؛ ص ۵۵۵. المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۷۸

^۴ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ ج ۲۷؛ ص ۵۵۵.

^۵ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ ج ۲۷؛ ص ۵۵۶

^۶ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۷۸

^۷ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۷۸. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ ج ۲۷؛ ص ۵۵۵

کاران در عکس العمل نسبت به این شهادت به همین اعضاء خطاب می کنند که « لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا » و اعضاء در جواب می گویند « اَنْطَقْنَا اللّٰهُ الَّذِي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ »^۱

و بعضی دیگر به همین مقصود، گفته اند که کلمه شهادت در این آیه به معنای دلالت حال است، یعنی از این اعضاء، احوالی ظاهر می شود که دلالت بر ارتکاب چنین گناهان و اعمالی می کند.^۲

اما این معنا، خروج از معنای حقیقی است و بنابر اصالت حقیقت در معنای آیات تا آن جا که ممکن است باید به معنای حقیقی الفاظ مراجعه کرد.^۳ مگر آن که مانع عقلی و شرعی داشته باشیم که هیچ کدام از این موانع موجود نیست.

و در ادامه بیان خواهد شد که قول موجودات، نیاز به تأویل و معنای مجازی به زبان حال ندارد بلکه به همان زبان قال می باشد.

در ثانی اگر شهادت را به معنای مجازی تأویل ببریم که به زبان حال باشد، باز هم می توان از آن شعور موجودات را نتیجه گرفت چرا که در این مقام لفظ "شهادت" به کار برده شده و همان طور که بیان شد علم سابق در معنای آن موضوعیت دارد، چه این شهادت به زبان حال باشد یا قال.

ارجاع ضمیر عقلاء

«قَالُوا اَنْطَقْنَا اللّٰهُ الَّذِي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ...» برگرداندن ضمیر عقلاء^۴ به اعضاء و جوارح، برای این است که اعضاء و جوارح را از عقلاء محسوب کرده است، لذا شهادت و نطق را به آنها نسبت داده و این دو از شؤون عقلاء است، و بدین جهت فرموده: "قالوا- گفتند"، و گرنه باید می فرمود "قالت"^۵.

^۱ التفسیر الکبیر؛ ج ۲۷؛ ص ۵۵۶

^۲ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ ج ۲۷؛ ص ۵۵۵. المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۷۸. زبدة التفاسیر؛ ج ۶؛ ص ۱۷۶

^۳ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ ج ۲۷؛ ص ۵۵۶

^۴ ضمیر واو در «قالوا»

^۵ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۷۹. تفسیر التحریر و التنویر؛ ج ۲۵؛ ص ۳۸.

"نطق"

قدر متیقن از معنای "نطق" این است که هر جا به طور حقیقی استعمال شود، به معنای "اظهار ما فی الضمیر از راه زبان و سخن گفتن" است و چنین معنایی می‌رساند که ناطق، باید علمی داشته باشد و بخواهند آن را برای غیر خود فاش سازد.^۲ البته چگونگی این که از طریق زبان و سخن گفتن و قول باشد در ادامه بیان خواهد شد.

اما بعضی از مفسرین در تفسیر جمله «أَنْطَقْنَا اللَّهَ» و این که معنای به زبان آوردن اعضاء و جوارح انسان و سایر موجودات چیست، همان اقوالی را که در تفسیر «شَهِدَ عَلَيْهِمْ» داشتند دارند.^۳ که همان جواب‌ها این جا هم به کار می‌رود.

و از طرفی، خود اعضاء می‌گویند: «أَنْطَقْنَا اللَّهَ» و از سوی دیگر این جمله، جوابی است که اعضاء در جواب سؤال «لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا؟» می‌دهند و در این جواب می‌خواهند آن سببی را که باعث شد به زبان بیایند نشان دهند، و بگویند: ما در دنیا دارای علم بودیم، علمی پنهان و ذخیره شده در باطن ما، و همین باعث شد تا خدا ما را به زبان بیاورد، و اگر ما علمی نمی‌داشتیم دیگر به زبان آوردن ما بی فایده بود. لذا وقتی بدین جهت ما را به زبان درآورد، ما چاره‌ای نداشتیم جز اینکه آنچه می‌دانیم بگوییم.^۵

لذا از ظاهر سیاق آیات و هم چنین ظواهر الفاظ "قول" و "تکلم" و "شهادت" و "نطق" بر می‌آید که مراد، نطق به معنای حقیقی کلمه است، نه به معنای مجازی. و از علمی نشأت می‌گیرد که قبلاً آن را تحمل کرده باشد.^۶

قولی بودن

همان طور که در معنای "شهادت" و "نطق" ذکر شد اصل در آن قولی بودن و کلامی بودن و به لفظ آوردن آن است.^۷ اما از آن جایی که حقیقت "کلام" عبارت است از فهماندن و کشف از ما فی الضمیر و اشاره و راهنمایی به

^۱ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۸۱۱

^۲ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۷۹

^۳ إعطاء نطق و شعور در روز قیامت - خلق صدایی در اعضاء و جوارح از طرف خدا - دلالت حال

^۴ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۸۰.

^۵ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۷۹-۳۸۰

^۶ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۷۹

^۷ الشَّهَادَةُ: قول صادر عن علم (مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۴۶۵).

منوی خود، این فهماندن و کشف به هر طریقی می تواند صورت گیرد و در هر موجودی به صورتی ظاهر شود و چون در انسان راهی برای انتقال منویات خود غیر از طریق الفاظ و یک سری علامات و حرکات ندارد ناگزیر است که از آن استفاده کند. لذا هر چیزی که از معنای مقصود، پرده بردارد قول و کلام خواهد بود، و اگر موجودی قیام وجودش بر همین کشف بود همان قیام او، قول و تکلم است، هر چند به صورت صوت شنیدنی و الفاظ گفتنی نباشد. شاهد بر این نظر، این است که قرآن مجید کلام و قول و امر و نهی و وحی و امثال این معانی را به خدای تعالی نسبت می دهد، در حالی که کلام الهی از قبیل آواز شنیدنی، و الفاظ قراردادی نیست، لذا کلام منحصر در آواز نیست بلکه هر چیزی که از مقاصد کشف و پرده برداری کند کلام و قول است.^۱ همان طور که تسبیح موجودات نیز چنین است «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»^۲ چرا که ما می بینیم که آسمان و زمین و آن چه در آن است همه به طور صریح از وحدانیت رب خود در ربوبیت کشف می کند، و او را از هر نقص و عیبی منزّه می دارد، پس می توان گفت که آن ها خدا را تسبیح می گویند. و از آن جایی که این عالم فی نفسه جز حاجت محض و عین فقر به خدای تعالی نیست، در ذاتش و صفاتش محتاج خداست، لذا تمامی موجودات عالم از وجود خالق تام و کامل در وجود و ذات خبر می دهند، و همچنین با ارتباطی که با سایر موجودات برای تکمیل وجود خود و نقائصی که در ذات خود دارد برقرار می کنند، به طور صریح کشف می کند از وجود پدید آورنده ای که او رب و متصرف در هر چیز و مدبر امر هر چیز است. تنها او است که مرجع همه عالم و برآورنده همه حوائج و تکمیل کننده همه نواقص است، پس هر که غیر او محتاج و ناقص خواهد بود. بنابراین تمامی این موجودات عالم با حاجت و نقص خود، خدای را از داشتن احتیاج تنزیه و از داشتن نقص تبرئه می کنند.^۳

و از طرفی ما می بینیم که در میان آیاتی که دلالت بر تسبیح همه موجودات می کند افرادی از تسبیح کنندگان هستند که همان تسبیح حقیقی و قولی در مورد آنان معنا پیدا می کند؛ مانند آیه شریفه «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ»^۴ و آیه شریفه «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ»^۵ و آیه «يَا جِبَالُ أُوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ»^۶ و آیه شریفه بین تسبیح این افراد و غیر آن ها فرقی نگذاشته است و به یک سیاق و بیان بوده است لذا معنا ندارد که تسبیح این افراد را تسبیحی حقیقی و زبان قال و تسبیح دیگران را به زبان حال دانست.^۷

^۱ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۳؛ ص ۱۰۸ و ۱۰۹

^۲ الإسراء؛ ۴۴

^۳ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۳؛ ص ۱۰۹

^۴ ص؛ ۱۸

^۵ انبیاء؛ ۷۹

^۶ سبأ؛ ۱۰

^۷ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۳؛ ص ۱۱۲

عمومیت چنین علمی برای همه موجودات

«الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» در این جمله، اعضاء و جوارح انسان، در برابر تعجب صاحبان خود این گونه بیان می دارند که مسأله نطق، اختصاص به آن ها ندارد بلکه همه موجودات چنین قدرتی دارند و این کار خداست که همه موجودات را به زبان آورده است.^۱ همان طوری که آیاتی مانند: «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^۲ و «سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۳ و «سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۴ و «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۵ بر عمومیت تسبیح دلالت دارد و تسبیح بدون شعور معنا ندارد.^۶ زیرا تسبیح به معنای منزه داشتن است از صاحب و ولد^۷ و از هر نقصی^۸ و به طور کل، از هر آن چه که سزاور نیست تا به آن توصیف شود^۹، هر چند در اصل، تسبیح و تقدیس نیز با زبان انجام می شود ولی همان توجیه کلامی بودن در این جا نیز می آید. و حقیقت "کلام" عبارت است از فهماندن و کشف از ما فی الضمیر و اشاره و راهنمایی به منوی خود و این فهماندن و کشف به هر طریقی می تواند صورت گیرد و در هر موجودی به صورتی ظاهر شود. و چنین معنایی می رساند که متکلم، باید علمی داشته باشد و بخواهند آن را برای غیر خود فاش سازد.

اما بعضی در عمومیت این آیه خدشه وارد کردند و گفته اند که این عمومیت به دلیل عقلی تخصیص خورده است چرا که همه موجودات و حتی تمامی موجودات نطق به معنای حقیقی ندارند.^{۱۱}

بعضی^{۱۲} دیگر گفته اند: مراد از "نطق" در جمله «أَنْطَقَنَا اللَّهُ» همان معنای حقیقی کلمه است، ولی در جمله «أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» به معنای "دلالت" است، و در نتیجه اطلاق جمله باقی می ماند و تخصیصی در کار نمی آید.

^۱ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۸۰

^۲ الاسراء؛ ۴۴

^۳ الحديد؛ ۱

^۴ الحشر؛ ۱. الصف؛ ۱

^۵ الجمعة؛ ۱

^۶ التغابن؛ ۱

^۷ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۳؛ ص ۱۱۱

^۸ لسان العرب؛ ج ۲؛ ص ۴۷۱. تاج العروس؛ ج ۴؛ ص ۷۵.

^۹ مجمع البحرين؛ ج ۲؛ ص ۳۶۹.

^{۱۰} العين؛ ج ۳؛ ص ۱۵۱. تاج العروس؛ ج ۴؛ ص ۷۵ و ۷۶.

^{۱۱} البحر المحيط فی التفسیر؛ ج ۹؛ ص ۲۹۹. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان؛ ج ۶؛ ص ۵۳ و ۵۴. روح المعانی؛ ج ۱۲؛ ص ۳۶۸.

^{۱۲} روح المعانی؛ ج ۱۲؛ ص ۳۶۸

اما اشکالی که می توان به این دو بیان وارد کرد، این است که: چنین تخصیصی در آیه، و یا حمل آن بر معنای مجازی (دلالت)، وقتی صحیح است که ما تنها، انسان و حیوان و فرشته و جن را صاحب حیات و نطق، و بقیه موجودات را فاقد آن بدانیم. اما از آن جایی که ما به باطن موجودات دسترسی نداریم، نمی توانیم حکم به عدم علم و نطق در این موجودات کرد. اما اگر بدون چنین پیش فرضی مراجعه به آیات شریفه قرآن کنیم می یابیم که آیات قرآن ظهور در عمومیت علم و شعور در موجودات دارد. هر چند مراتب آن متفاوت باشد. علاوه بر این، آثار و اعمال شگفت انگیزی که در این موجودات مشاهده می شود، دست کمی از آثار موجودات زنده ای مانند انسان و حیوان ندارد.^۱

وجود اختیار

وقتی قائل بر عمومیت علم در همه موجودات شدیم و این که هر یک از موجودات به مقدار حظی که از وجود دارد بهره ای از علم دارد، بنابراین هیچ موجودی نیست مگر آنکه وجود خود را درک می کند (البته مرحله ای از درک) و می خواهد با وجود خود احتیاج و نقص وجودی خود را که سرپایش را احاطه کرده اظهار نماید، احتیاج و نقصی که غنای پروردگار و کمال او آن را احاطه نموده است، پس هیچ موجودی نیست مگر آنکه درک می کند که ربی غیر از خدای تعالی ندارد، پس او پروردگار خود را تسبیح نموده و از داشتن شریک و یا هر عیبی منزّه می دارد.^۲

در نتیجه «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» تسبیح حقیقی را - که عبارت است از تکلم - برای هر وجودی اثبات می کند. هر موجودی با وجودش و آنچه مربوط به وجودش می باشد و با ارتباطی که با سایر موجودات دارد خدای را تسبیح می کند و پروردگار خود را منزّه تر از این می داند که بتوان نسبت شریک و یا نقص به او داد.

و عبارت «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ» بهترین دلیل بر این است که این تسبیح از روی علم و اراده است نه به زبان حال.^۳

مسئول بودن اعضاء و جوارح

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۴

^۱ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۸۰-۳۸۲

^۲ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۳؛ ص ۱۱۰

^۳ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۸۱

^۴ الاسراء؛ ۳۶

«تقف» از ماده «تقا يقفو» به معنای تبعیت چیزی از چیزی است.^۱ و «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» یعنی «از آن چه به آن علم نداری پیروی نکن»^۲ و عبارت «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» علت نهی از تبعیت نکردن از غیر علم را بیان می کند.^۳

ظاهر آیه این را متبادر می کند که ضمیر در «کان» و «عنه» به «کل» بر می گردد^۴ و «عنه» نائب فاعل «مسئولا» می باشد که مقدم بر آن شده است.^۵ و «اولئك» اشاره به «السمع و البصر و الفؤاد» دارد^۶ و از طرفی «اولئك» برای اشاره به صاحبان عقل می باشد، و علت چنین کاربردی، این است که آن ها جاری مجرای عقلاء محسوب شده اند.

بعضی دیگر بر این نظرند که مراد از «السمع و البصر و الفؤاد» صاحبان آن ها می باشند یعنی صاحبان آن ها از آن چه که به وسیله آن ها انجام دادند سؤال می شوند، به همین دلیل از لفظ «اولئك» استفاده شده است.^۷ که در این صورت در آیه، التفات از خطاب به غیبت به کار رفته و همچنین ضمیر در «عنه» به «کل» برمیگردد ولی ضمیر در «کان» و همچنین خود «اولئك» به صاحبان سمع و بصر و فؤاد و همان متابعت کنندگان بر می گردد.^۸

ولی در جواب این نظر می توان گفت که اصل در ضمیر این است که به نزدیکترین محل برای رجوع برگردد مگر آن که معذوری وجود داشته باشد. و پیش فرض این نظر این است که شعور و علم را اختصاص به موجودات خاصی مانند انسان و جن و ... دانستند و سایر موجودات مانند سمع و بصر و فؤاد را خالی از آن دانستند در حالی که ما چنین پیش فرضی را قبول نداریم بلکه می خواهیم با مراجعه به آیات وجود علم و شعور را در موجودات بررسی کنیم و به علاوه قرائن و دلایل عقلی نیز بر وجود علم و شعور در همه موجودات وجود دارد.

و حاصل معنا این آیه بنا بر مختار این گونه می شود که این ها ابزاری برای شناخت حقیقت و تمیز حق از باطل می باشند که خدا به انسان ها برای هدایت و رسیدن به سعادت ارزانی داشته است، و خدا به انسان ها گوش زد

^۱ معجم مقاییس اللغة؛ ج ۵؛ ص ۱۱۲. العین؛ ج ۵؛ ص ۲۲۱. لسان العرب؛ ج ۱۵؛ ص ۱۹۴.

^۲ مجمع البحرین؛ ج ۱؛ ص ۳۴۸. لسان العرب؛ ج ۱۵؛ ص ۱۹۴.

^۳ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۳؛ ص ۹۴

^۴ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۳؛ ص ۹۴

^۵ الکشاف؛ ج ۲؛ ص ۶۶۷

^۶ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۳؛ ص ۹۴؛ الکشاف؛ ج ۲؛ ص ۶۶۷

^۷ مجمع البیان؛ ج ۶؛ ص ۶۴۱

^۸ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۳؛ ص ۹۵

می کند که از یک یک آن ها در مورد آن چه که دریافته اند سؤال می شود و این اعضاء نیز ناگزیرند تا حق را بگویند و به آن چه که ادراک کرده اند اعتراف کنند، لذا انسان ها را از پیروی از به غیر علم نهی می کند.^۱

لفظ "طوع" و "کره"

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»^۲

استوی اعتدال ذاتی چیزی را گویند.^۳ و هنگامی که با "الی" متعددی می شود به معنای منتهی شدن به آن چیز، چه ذاتا و چه تدبیرا می باشد.^۴ لذا در این جا یعنی سپس به تدبیر ذاتی و سامان دهی خلقت آسمان پرداخت. لذا این عبارت حکایت و تحلیلی تکوینی است که به صورت گفتگو خدا با موجودات را بیان می کند. مانند آیه شریفه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۵ ۶

کره به فتح کاف یعنی مشقتی که از خارج می رسد.^۷

«ائتیا» کنایه از این موجود شدن است. و «طوعا او کرها» یعنی چاره ای جز پذیرفتن هستی ندارند و منظور از آن شاید این باشد که چه قبلا استعداد آن را داشته باشند و چه نداشته باشند. آسمان و زمین نیز در پاسخ، این فرمان را پذیرفتند، اما نه از روی کراهت بلکه با داشتن استعداد قبلی و قبول ذاتی و به همین علت در جواب گفتند «أتینا طائعين»^۸.

بعضی گفته اند که جمله «طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» در مقام بیان حتمی بودن تاثیر قدرت الهی در آسمان و زمین است، نه این که بخواهد برای آسمان و زمین طوع و کراهتی اثبات کند.^۹

^۱ همان

^۲ فصلت؛ ۱۱

^۳ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۴۳۹

^۴ همان

^۵ یس؛ ۸۳

^۶ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۶۶

^۷ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۷۰۷

^۸ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۶۶

^۹ الکشاف؛ ج ۴؛ ۱۸۹ و ۱۹۰

اما این بیان با «أَتَيْنَا طَائِعِينَ» منافات دارد، زیرا در این صورت معنا ندارد که آسمان و زمین در پاسخ برای خود اثبات طوع کنند.^۱

«قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» این جمله پاسخی است از آسمان و زمین که در آن اظهار می‌دارند: ما به اختیار و طوع پذیرفتیم. لذا از طرفی مقام مخاطبه حقیقی است و از طرفی کاربرد ماده "کره" و "طوع" دلالت بر ذی شعور بودن آسمان و زمین و اراده داشتن آن‌ها می‌کند.^۲ و حمل این عبارات بر معنای مجازی نیز صحیح نمی‌باشد چرا که همان طور که ذکر شد پیش فرض فاقد شعور و علم بودن آن‌ها صحیح نیست بلکه می‌خواهیم با مراجعه به آیات حقیقت امر را کشف کنیم.

لفظ "غفلت"

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ»^۳

استفهام در آیه استفهام انکاری است؛ یعنی گمراه تر از چنین کسی نیست.

عدم استجاب آنان و غفلت از دعا و خواندن این معبودان توسط گمراهان، محدود به همین دنیا شده است که علت چنین تحدیدی این است که قیامت نهایت دنیا است و با برپایی قیامت بساط دنیا جمع می‌شود.

«هم عن دعائهم غافلون» جمله حالیه و ذوالحال آن فاعل «یستجیب» است.^۴ و در معنا، توصیفی دیگر برای معبودان غیر خدا تعالی است.^۵ معبودانی که این گمراهان را استجابت نمی‌کنند و از دعای آنان غافل اند.

"غفلت" به معنای سهو و لغزشی که انسان را به خاطر کمی مراقبت و کمی هشیاری و بیداری فرا می‌گیرد^۶ و وقتی به کار می‌رود که چیزی را از روی اهمال و اعراض ترک کند.^۷ همان طور که ملاحظه می‌شود این ماده در مورد افراد صاحب حیات و شعور و هشیاری به کار می‌رود^۸ که قابلیت توجه به چیزی را داشته باشند و وقتی در نظر کسی، شیئی فاقد هشیاری و شعور باشد، هرگز لفظ "غفلت" در مورد آن به کار نمی‌رود؛ همان طور که در

^۱ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۷؛ ص ۳۶۶

^۲ همان

^۳ احقاف؛ ۵

^۴ اعراب القرآن الکریم؛ ج ۴؛ ص ۲۲۱۷

^۵ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۸؛ ص ۱۸۷

^۶ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۶۰۹

^۷ مصباح المنیر؛ ج ۲؛ ص ۴۴۹

^۸ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۸؛ ص ۱۸۸

عرف هرگز در مورد جمادات و اشیاء و حتی حیوانات چنین کاربردی وجود ندارد چرا که عرفا این ها فاقد شعور و توجه در نظر گرفته شده اند.

و از طرفی بت ها که از سنگ و چوب و دیگر اشیاء ساخته شده اند از جمله این معبودها و از اعم این معبودها می باشد.

لذا در این آیه از به کاربردن لفظ "غفلت" برای معبودها و از طرفی تحدید چنین صفتی در همین دنیا، چنین نتیجه می شود که آنان در همین دنیا، صاحبان حیات و علم و شعور و هوشیاری هستند. ولی توجه ای به عبادت این گمراهان نمی کنند و آنان را استجابت نمی کنند. و از طرفی دلیلی بر تخصیص این معبودها نداریم که بگوییم منظور از این آیه تنها معبودهای صاحب شعور می باشد. چرا که همان طور که ذکر شد چنین پیش فرضی که برخی از موجودات فاقد شعور و علم هستند در بررسی آن در آیات صحیح نمی باشد.

لذا سیاق این آیه و آیه بعدی «وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ»^۱ اشاره به این دارد که سنگ و چوب و اشیاء که در نظر انسان ها بی جانند، زیرا آثار حیات در ظاهر آن ها دیده نمی شود، در محشر و نشئه بعد از دنیا معلوم می شود که صاحب حیات و شعور بوده اند و آثار آن ظاهر می شود.^۲

«وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ * فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لِغَافِلِينَ»^۳

«وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً»: ضمیر "هم" به همه آن هایی که تا این جای آیه ذکر کرده برمی گردد، اعم از مؤمنین و مشرکین و شرکای آنان. «ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ» یعنی به مشرکان و معبودهای آن می گوییم که سر جای خود باشید. «فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ» در نتیجه رابطه بین آن ها را قطع می کنیم زیرا در آن جا حقیقت امور مکشوف می شود و مشرکان که آن معبودها را به عنوان شرکای خدا پرستش می کردند، می یابند که پندار و وهمی بیش نبوده است. چرا که خود معبودها، مشرکان را مورد خطاب قرار می دهند «وَ قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ» که حقیقت معنای عبادت بر این عمل مشرکان صادق نیست. و خدا را نیز شاهد می گیرند که «فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لِغَافِلِينَ» چرا که شما به پندار این که ما شرکای خدا هستیم ما را می پرستیدید در حالی که ما شرکای خدا نیستیم و خدا شریکی ندارد. که این گفتگو علاوه بر استفاده

^۱ احقاف؛ ۶

^۲ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۸؛ ص ۱۸۸

^۳ یونس؛ ۲۸ و ۲۹

لفظ "غفلت" که نشان دهنده ذی شعور و ذی حیات بودن صاحب غفلت را می‌رساند، خود این گفتگو بین معبودها و مشرکان و این که معبودها خطاب به مشرکان می‌گویند: "شما ما را عبادت نکردید" نشانه عالم و شاعر بودن این معبودها دارد. چرا که به اعمال و رفتار آن‌ها در دنیا علم داشته و می‌فهمیدند که عمل آن‌ها چگونه بود.^۱

نتیجه

ظاهر کلام خدای متعالی دلالت دارد بر این که تمامی موجودات دارای علم و شعور هستند، از آن جمله آیاتی که اشاره به شهادت دادن اعضای بدن انسان‌ها و به زبان آمدن و سخن گفتنشان با خدا، و پاسخ دادن به سؤالات او، مخصوصاً آیات «حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لَوْلَا جَلُّودُهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (فصلت؛ ۲۰ و ۲۱). و از این قبیل است آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (الاسراء؛ ۴۴) که عبارت «و لکن لا تفقهون» بهترین دلیل است بر این که تسبیح آن‌ها ناشی از علم و به زبان قال است، چرا که اگر مراد به زبان حال بودن و دلالت وجودی بر وجود صانع می‌بود، دیگر معنا نداشت بفرماید: "شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید". و از این قبیل است آیه شریفه «فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِیَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت؛ ۱۱) که استفاده از لفظ «کره» و «طوع» و نوع مخاطب آن‌ها با خدای تعالی دلالت بر عالم و شاعر بودن آن‌ها دارد. و باز از این قبیل است آیه: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حَضَرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» (الاحقاف؛ ۵ و ۶) و به طور قطع سنگ و چوب از جمله این معبودها هستند، چه به تنهایی، و یا همراه با سایر معبودها مورد نظر بوده باشند. لذا آیه اشاره دارد بر این که سنگ و چوبی که معبود قراد داده می‌شوند، در همین دنیا به عبادت مشرکان کافرند، و این مستلزم وجود علم و شعور در آن‌هاست. و توجیه آنان که با این پیش فرض که غیر از آن چهار گروه از موجودات بقیه موجودات و اشیاء فاقد شعور هستند به تفسیر آیات پرداخته اند قابل پذیرش نیست چرا که ما می‌خواهیم با مراجعه به آیات حقیقت امر برای روشن شود، لذا باید بدون پیش فرض و خالی الذهن نسبت به این موضوع مراجعه به آیات کرد که در این صورت است که می‌بینیم آیات خیلی روشن بر ذی شعور و حیات و عالم بودن همه موجودات دلالت دارد و حتی در مواردی در غیر این صورت در تفسیر آیات به تکلف دچار می‌شویم.

^۱ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۰؛ ص ۴۴

منابع

قرآن

اعراب القرآن الكريم (علوان)؛ علوان، عبدالله بن ناصح؛ دارالصحابة للتراث؛ چاپ اول؛ ۱۴۲۷ق

البحر المحيط فى التفسير؛ ابوحيان، محمدبن يوسف؛ دارالفكر؛ چاپ اول؛ ۱۴۲۰ق

تاج العروس من جواهر القاموس؛ حسينى زبيدى واسطى، سيد مرتضى؛ دارالفكر؛ چاپ اول؛ ۱۴۱۴ق

ترجمه انصاريان

ترجمه آدينه وند

ترجمه شعرانى

تفسير التحرير و التنوير؛ ابن عاشور، محمدطاهر؛ مؤسسة التاريخ العربى؛ چاپ اول؛ ۱۴۲۰ق

التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)؛ فخر رازى، محمد بن عمر؛ دار إحياء التراث العربى؛ چاپ سوم؛ ۱۴۲۰ق

تفسير روح البيان؛ حقى برسوى، اسماعيل بن مصطفى؛ دار الفكر؛ چاپ اول

تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان؛ نظام الاعرج، حسن بن محمد؛ دار الكتب العلميه؛ چاپ اول؛ ۱۴۱۶ق

الجامع لأحكام القرآن؛ قرطبى، محمد بن احمد؛ ناصر خسرو؛ چاپ اول؛ ۱۳۶۴ش

روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى؛ آلوسى، محمود بن عبدالله؛ دارالكتب العلميه؛ چاپ اول؛

۱۴۱۵ق

زبدۃ التفاسير؛ كاشانى، فتح الله بن شكرالله؛ مؤسسة المعارف الاسلامى؛ چاپ اول؛ ۱۴۲۳ق

الفروق فى اللغة؛ عسكرى، حسن بن عبدالله؛ دار الآفاق الجديدة؛ چاپ اول؛ ۱۴۰۰ق

القاموس المحيط؛ فيروز آبادى، محمد بن يعقوب؛ دار الكتب العلميه؛ چاپ اول؛ ۱۴۱۵ق

كتاب العين؛ الفراهيدى، خليل بن احمد؛ اسوه؛ چاپ دوم

الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل؛ زمخشري، محمود بن عمر؛ دار الكتاب العربى؛ چاپ سوم؛ ۱۴۰۷

لسان العرب؛ ابن منظور، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم رويغى الافريقى المصرى؛ دار الفكر؛ چاپ اول

مجمع البحرين؛ طريحي، فخرالدين بن محمد؛ مكتبة المرتضوية؛ چاپ سوم؛ ۱۳۷۵ش

مجمع البيان فى تفسير القرآن؛ طبرسى، فضل بن حسن؛ ناصر خسرو؛ چاپ سوم؛ ۱۳۷۲ش

المحيط فى اللغة؛ صاحب بن عباد و اسماعيل بن عباد؛ عالم الكتب؛ چاپ اول؛ ۱۴۱۴ق

المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى؛ غزالى، محمد بن محمد و رافعى قزوينى، عبدالكريم بن محمد و فيومى، احمد بن محمد؛ موسسه دار الهجرة؛ چاپ دوم؛ ۱۴۱۴ق

معجم مقاييس اللغة؛ ابن فارس، احمد بن فارس؛ مكتب الاعلام الاسلامى؛ چاپ اول؛ ۱۴۰۴ق

مفردات الفاظ القرآن؛ راغب اصفهانى، حسين بن محمد؛ دار الشامية؛ چاپ اول؛ ۱۴۱۲ق

الميزان فى تفسير القرآن؛ طباطبائى، محمدحسين؛ موسسه الاعلمى للمطبوعات؛ چاپ دوم؛ ۱۳۹۰ق